

تقویم تاریخ، رویدادهای ماه دی (با اشاره به سیروس نهاوندی)

همنشین بهار

ماه دی، ماه خرم و ماه بهی

در تقویم تاریخ ماه دی، علاوه بر رویدادهای مربوط به ایران، برخی وقایع دیگر را هم برجسته کرده ام.

- محاکمه پُر سر و صدای «دریفوس»،
- عملیات کارلوس و گروگانگیری وزیران نفت اوپک در سال ۱۳۵۴ ،
- زندگی و مرگ «الکساندر دوبچک» که طالب سوسیالیسم با چهره انسانی بود،
- مقاومت و مبارزه «پاتریس لومومبا» که زیاده خواهی بلژیکی ها را برنمی تافت و با توطئه موسی چومبه و ژوزف کازاوابو به قتل رسید،
- نشست گوادلوپ و تب و تاب «گاست» و «هایزر» و «اریک فن مارید» در «جان هابسن» که پیش از لنین بحث امپریالیسم را پیش کشید،
- «رزا لوکزامبورگ» که می گفت: « آزادی برای کسی است که متفاوت می اندیشد.» ... و...

در تقویم تاریخ ماه دی به ایده juche «جوچه» 주체사상 نیز که بدون آشنایی با آن نمی توان در مورد مردم کره شمالی قضاوت کرد، اشاره نموده ام.

.....



مدار را نه در خودتان، در آن رهبر فرزانه ببینید. در «کیم جونگ ایل»

بعد از درگذشت رهبر کره شمالی و سوگواری مردم آن کشور، بار دیگر ایده «جوچه» 주체사상 بر سر زبانها افتاد.

ایده جوچه 주체사상 به زبان ساده یعنی تکیه بر توانمندی های بیکرانه انسان، انسانی که از مشکلات خودش هر چقدر هم بزرگ باشد، بزرگتر است و می تواند با امید و اعتماد به نفس از پس هر خطری برآید.

ایده جوچه که مردم کره شمالی به آن خو دارند، کمک کرده تا در آن کشور بی چیز و فقیر که رابطه اش با دنیای بیرون خودش گسسته است، معتاد و بزهکار تکثیر نشود و نگاه مردم به همدیگر ورا تر از سود و زیانهای حسابگرانه و

کاسیکارانه باشد.

تبلیغات رسمی در کره شمالی حاکی از این است که برای دست یابی به جوهر جوچه و خروج از قبر خویش، برای اینکه روزمره، نو و تازه بشوید باید به این باور برسید که هرچه دارید از خلق و رهبری است.

در جوچه ذوب بشوید و دستتان را به دست «رهبر عزیز» بدهید. با پاهای کیم جونگ ایل Kim Jong-il حرکت کنید تا در راه نمانید. اینطور تک تک شما جاودان می‌شوید. دستگاه ارزشی تان تغییر می‌کند و شعله ای خواهید بود که هیچکس نمی‌تواند آنرا خاموش کند.

راز «جوچه» اتصال شما به نقطه خارج از خودتان است به 위대한 령도자 김정일동지 به کیم جونگ ایل کبیر...

برای غلبه بر ترس و پاس و ناپاوری، خود را به رهبری بسپارید تا آسمان پر از زیبایی و ستاره باشد.

<http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D9%88%DA%86%D9%87>

.....

«یوگنی آنه گین» و سیروس نهاوندی

در رابطه با ایران، دی ماه امسال نیز تروریست‌های موتور سوار دست به انفجار و آدمکشی زدند. اگرچه استعمارگران قدیم و اشغالگران جدید، عزت و استقلال میهن ما را برنمی‌تابند و استبداد زیر پرده دین، عملاً به دوز و کلک آنان میدان می‌دهد، اما روایت های رسمی تردید برمی‌دارد و چند و چون اینگونه حوادث غم انگیز، غبارآلوده است. یک دلپوش این است که متاسفانه به اعتماد مردم ستمدیده ایران ترکشهای هولناک خورده است...



سیمین نهاوندی، منوچهر نهاوندی، احمد گیفانی، اکبر ایزدیناه
رحیم بنایی، داود (نعمت‌الله) عیوض‌محمدی، کورش یکتایی

در تقویم تاریخ دی ماه، دو واقعه از دستم رفت.
یکی اشاره به کتاب پوشکین Евгений Онегин (یوگنی آنه گین) که از مهم ترین آثار ادبیات روسیه است و تاثیرات زیادی در موسیقی و ادبیات و فیلم گذاشته (و چایکوفسکی هم از آن اِپرا ساخته است) و دیگری مورد آقای «سیروس نهاوندی» است که در زمان شاه با تشکل موسوم به سازمان انقلابی و «سازمان رهایی بخش خلقهای ایران» بر سر زبانها افتاد و زندانی شد و... (...).
و... فروردین ۵۲ ساواک شایع کرد از بیمارستان ارتش گریخته، که امثال شکرالله پاک نژاد و بیژن جزنی و صفر قهرمانی و... به کت شان نرفت و باور نکردند.

نامبرده پیش‌تر از اعضاء سازمان جوانان حزب توده بود. بعد از پاگرفتن تشکل موسوم به «سازمان انقلابی» (که به بی عملی و پرت بودن حزب توده از واقعیت‌های جامعه ایران انتقاد داشت) به آن پیوست و در شمار گروهی بود که در کوبا آموزش نظامی دید و چین و آلبانی... هم رفت و نهایتاً دست از زفاه و امکاناتی که در غرب (هامبورگ) داشت، شست و برای کار و فعالیت در داخل کشور، پیشقدم شد.

سال ۴۸ به ایران آمد و در اینکه اراده نیک و شور آزادیخواهی داشت، تردیدی نیست.

بعد از مصادره کردن بانک ایران و انگلیس (شعبه تخت جمشید) و تلاش برای به گروگان گرفتن سفیر ایالات متحده در ایران و... او و دوستانش (۱۱ آذر سال ۵۰) دستگیر می‌شوند که برخی با پاک‌ی و اسنواری تا پایان مقاومت می‌کنند. اما سیروس خودش دچار لغزشی بزرگ شد، به تقلید از «عباس شهریاری» و امثالهم،

پلی می‌شود تا جنایتکاران از روی آن عبور کنند. منع نکنیم. هر کسی بالقوه استعداد سقوط هم دارد. کافی است هوا برش دارد و...

با استحاله وی (و تمایل به همکاری با بازجویان) وقتی قرار شد مثلاً از دست مأموران بگریزد و به شکار سوزه های ساواک پردازد و اگر می‌تواند نیروهای فعال خارج کشور را به بهانه تشکیل کنگره مَنگَره به داخل بکشانند و تور بیاندازد و...، مقامات امنیتی با رضایت خودش و نظارت پزشک ساواک، صلاح دیدند به عضله «دلتوئید» DELTOID بازوی چپ وی تیر بزنند تا داستانش را بر تعقیب و گریز سوار کند و پُرشور و حماسی جلوه دهد. آنان بعد از راست و ریس کردن آن به اصطلاح فرار قهرمانانه، یکی دو نگهبان از جمله محافظ عضدی (ناصری) را به هلفتونی انداختند تا، پی را کور کنند.

ساواک آگاهانه برای دستگیری و حذف پرویز واعظ زاده مرجانی (که با سیروس رابطه عاطفی داشت و می‌توانست در برابر تردیدهای احتمالی نسبت به فرار وی از او حمایت کند) عجله نمی‌کرد و در پی رَدگیری های تازه بود.

نہاوندی بعد از آن فرار کذایی، نوشته ای با عنوان «تجارب فرار از زندان» تنظیم نمود و نشریه توده در شماره ای مخصوص منتشر کرد!

سال ۵۲ «سازمان انقلابی حزب توده» (همان تشکلی که بر حزب توده خروج کرد و قبله خودش را از مسکو، به سوی «پکن» کشید)، در شماره ۳۳ نشریه «ستاره سرخ» از نہاوندی تجلیل نمود و در جانبداری از او سنگ تمام گذاشت.

«نہاوندی قهرمان» کم‌کم جامی‌افتد و حسابی نقشه اش (طرح ساواک برای نفوذ) می‌گیرد. او نزدیک به ۴ سال سیابازی می‌کرد و سازمانهای مبارز زمان شاه تا مدت‌های مدید دستش را نخواندند. مجاهدین (خط تقی شهرام) تا ۲۳ دی ماه ۱۳۵۵ که در خبرنامه خودشان او را افشا کردند، از توطئه ساواک و نقش وی بی‌خبر بودند. فدائیان و حزب توده و سازمان انقلابی و... هم همین طور. البته همانطور که گفتم در زندان، شکرالله پاکنژاد، بیژن جزنی، حسین رفیعی (برادر مینا که قربانی عملکرد نہاوندی شد و جان باخت)، ابوالفضل موسوی (که در ایام جنگ مظلومانه زیر یک پُل با انفجار موشک عراقی کشته شد) و داود (نعمت الله) عیوض محمدی و... روایت ساواک را نپذیرفتند. سال ۵۶ که زنده یاد سعید سلطانی در جریان مسافرت به خارج علیه او افشاگری نمود، با فحاشی کسانی روبرو می‌شود که نہاوندی را قهرمان می‌دانند.

یادم رفت بگویم نہاوندی حتی تلاش می‌کند با حمید اشرف و بهرام آرام هم رابطه بزند. البته برخلاف آنچه شایع است نشانه کردن بهرام آرام توسط یکی دیگر از پادوهای ساواک (محمد توکلی خواه) صورت گرفت نه سیروس نہاوندی.

خوشبختانه آقای «سیروس نهاوندی» در قید حیات (در آمریکا) است و ای کاش حلقه‌های مفقوده زندان شاه، چگونگی دستگیری و ماجرای آن به اصطلاح فرار را تمام و کمال به رشته تحریر درآورند تا اگر آنچه در باره اش گفته اند ناروا و ناحق و اتهام صرف است، روشن شود. (فراموش نکنیم که ما خودمان گل بی‌عیب نیستیم. کبر و غرور در کمین ما است و می‌توانیم عاقبت به خیر نباشیم).

ساواک بسیار کوشید تا هم‌پرونده‌های وی را هم، به دستگاه خودش بکشاند و چه آزارها دیدند امثال داود (نعمت الله) عیوض محمدی و ابوالفضل موسوی و حسین رفیعی و رحیم ینایی... که نمی‌خواستند و نمی‌توانستند روایت امثال «رسولی» و دیگر شکنجه‌گران را از آن سیاه بازی باور کنند. داود (نعمت الله) عیوض محمدی از شدت فشار بازجویان، تا مرز خودکشی پیش رفت.



محمد حسن ناصری
عضدی



ناصر نوزری
رسولی



رضا عطاربور
حسین‌زاده



منوچهر وطیغه‌خواه
منوچهری

امیدوارم آقای نهاوندی (که بازجویان برایش نام‌های مستعار کریم پور و بیژن افشار و «ریزه میزه» هم گذاشته بودند)، دست به قلم ببرند. تا روایت (بعد از انقلاب) امثال پرویز ثابتی و تهرانی و آرش... حرف آخر را نزنند و در مورد وی قضاوت‌ها عبارآلود نباشد و بد، بدتر دیده نشود.

- به دام افتادن «منوچهر حامدی» دبیر تشکیلات کنفدراسیون جهانی (بعد از تماس نهاوندی) که به جان باختن وی انجامید،
- لورفتن سمپات‌های فدائیان در شمال
- کشته شدن «علیرضا الفت» و پسر عمویش «فریدون» و... از گروه موسوم به «انسجام» در مجاهدین (بعد از برادرکشی سال ۵۴ و ماجرای شریف واقفی) نهاوندی با رهنمود ساواک، بر سر راه‌شان دام گذاشت،
- جان‌باختن فدایی خلق «مینا رفیعی» (که در ارتباط با «سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران» بود و سال ۵۵ کشته شد)،
- جان‌باختن بهرام نوروزی و جلال‌الدین سعیدی زیر شکنجه، (این دو به دوز و کلک نهاوندی پی برده و می‌خواستند دیگران را بیدار کنند، اما ساواک پیشدستی کرد و برای حفظ سیروس همه کسانی را که از نفوذ او باخبر شده بود، به رگبار بست.)

- شهادت جلال دهقان، مسعود صارمی، رحیم تشری، محمد حسن زکی زاده، محمد علی پارباد و ماهرخ فیال، آذر سال ۵۵
- حمله ساواک به خانه تیمی فدائیان در محله مارالان تیریز ۶ بهمن ۱۳۵۴،
- اسارت وفا جاسمی و شکوه (معصومه) طوافچیان که در شهرآرا دستگیر و در زیر شکنجه های طاقت فرسا کشته شدند...
- به رگبار بسته شدن پرویز واعظزاده مرجانی، خسرو صفایی، گرسیوز برومند و... (به دست ساواک)،
- چند و چون این وقایع دردناک هنوز آنچنان که باید روشن نیست و توضیح سیروس نهاوندی را می‌طلبید.

.....

کلاهمان را قاضی کنیم.

درست است که ساواک زیر پای سیروس نشست و کار خودش را کرد اما در آغاز، در شرایطی که خیلی ها سرشان در لاک روزمرگی و منافع شخصی بود، وی با انگیزه آزادیخواهی و خدمت به مردم محروم به رفاه و زندگی پشت کرد و پا به مبارزه گذاشت.

وقتی کتاب «تجربیات جنگ چریکی در شهر» را با استفاده از نوشته‌های انقلابیون آمریکای لاتین در مورد جنگ چریک شهری می‌نوشت، از زندگی «چوخ بختیاری» و الکی خوشی گسیخته بود.

حق را نباید ناحق کرد. وجدان انسان هرچقدر هم به نادرستی و ناراستی رو کند، به آسانی کپک نمی‌زند و سیروس می‌تواند با خرد کردن خویش اعتلا یابد و نام نیکی از خود باقی بگذارد. پطرس، مسیح را سه بار تکذیب کرد و یهودابازی درآورد اما چون سیاوش به آتش رفت و اینک نامش را بر هزاران فرزند گذاشته اند.

شاهرخ (محمد) نوری و دهها شاهرخ پاک و زیبا، پیش از آنکه در قتلعام سال ۶۷ چوبه های دار را ببوسند، در دستکاه لاجوردی برده شده بودند و وقت اعدام زندانیان سیاسی، تیرهای خلاص را باید می‌شمردند.

شاهرخ و امثال او که از آسمان آبی و آب زلال هم صاف تر و پاک تر بودند، زیباترین بیته تغئیر انسان را نشان داده اند.

.....

حسینی شکنجه‌گر و هوشنگ عیسی بیگلو

پدر عزیزم زندانی سیاسی زمان شاه آقای «هوشنگ عیسی بیگلو» که عمرش دراز باد، در زندان کمیته مشترک به اصطلاح ضدخوابکاری با حسینی (حسینی شکنجه‌گر) روبرو می‌شود و از او می‌شنود که «من ترا مثل فرزندم دوست دارم.»

هوشنگ دستهای آسیب دیده اش، (آسیب دیده بر اثر شکنجه) را جلوی حسینی می‌گیرد و حسینی در حالیکه اشک می‌ریزد بر دستان وی بوسه می‌زند. او در موردی دیگر به آقای عیسی بیگلو می‌گوید من نمی‌توانم در چشمان تو نگاه کنم. نمی‌توانم. آقای عیسی بیگلو هوشیارتر و فرهیخته تر از آن است که حسینی بخواهد، رنگش کند و ادا در بیاورد. حسینی در آن لحظه راست می‌گفت. می‌فهمید شرم چیست و



حسینی شکنجه‌گر
خودکشی کرد و مُرد

نمی‌توانست به چشمان زندانی رنج‌دیده ای که سرمایه ای جز مظلومیت و فروتنی نداشت، نگاه کند.

اگر حسینی، قاتل دهها زندانی که زیر شکنجه جان باختند، می‌تواند خود را بشکند، هر فرد دیگری هم می‌تواند.

شب سمور و لب تنور می‌گذرد و امروز یا فردا همه سر بر خاک می‌گذاریم و غبار می‌شویم. امیدوارم آقای سیروس نهاوندی آخر عمری بر همه تردیدها غلبه کنند و راست‌ها را هم بنویسند.

نفرین‌ها و آفرین‌ها، همه بی‌اثر است و بیان حقیقت زیباترین باقیات و صالحاتی است که از آدمی باقی می‌ماند.

.....

عاقبت از ما غبار ماند.

بیش از سه دهه است که ساواک رژیم شاه کله پا شده و آقایان عطارپور (حسین‌زاده)، ناصری (عضدی)، رسولی (نوذری)، منتقی، منوچهری و ثابتی... شاهدند که برف روزگار بر سر و صورت آنان نیز می‌نشیند اما مناسفانه از حلقات مفقوده تاریخ معاصر ایران راززدایی نمی‌کنند.

جز کتاب «سال ۵۷ مصیبتی بزرگ بر ملت‌ی بزرگ» — خاطرات آقای هوشنگ ازغندی (منوچهری) که البته به کار پژوهشگران نمی‌آید (چون بیشتر بد و بیراه به امثال مجاهدین است، نه شرح آن ظلمت شبانه)، کارمندان عالی رتبه اداره سوّم ساواک دست‌شان به قلم نرفته و رازهای آن دوران همچنان سر به مَهر مانده‌است.

آیا واقعاً گذشت سی سال کافی نیست تا بیان شّمه ای از آن روزگار، مجاز باشد؟

امیدوارم برای ثبت در سینه تاریخ این اسرار مگوها را اندکی هم که شده، باز کنند تا من نوعی که نمی‌خواهم واقعیّت را جز آن که بوده، تصویر کنم — اشتباه ننویسم.

لااقل برای فرزندان و نوه‌های خودشان بنویسند.

فردا یا پس فردا همه غزل‌خداحافظی را می‌خوانیم و چه بسا از خاک‌مان گندمی برآید، در تنوری بسوزیم و یا سبزه‌ای بروید و بزی در آن بچرد.

آقایان حسین‌زاده و ناصری و نوذری... هر کدام یک آرشیو بزرگ هستند اما نم‌پس نمی‌دهند و نمی‌نویسند.

کاش فرزندان آقای ثابتی پدر عزیزشان را به نوشتن خاطرات آن شبهای ظلمانی دعوت نمایند و خواهش کنند راست‌ها را هم بنویسند. راست‌ها را نگفتن، نوعی دروغ‌گویی است.



شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

از پدر خواهش کنند تنظیم خاطرات خودشان را به دیگری نسپارند در غیر اینصورت نه ارزشی خواهد داشت و نه قابل اتکاء خواهد بود.

از «**معمای ثابتی**» و امثال عباس شهریاری و سیروس نهاوندی و محمد توکلی خواه... هیچکس جز خود آقای ثابتی **مقام امنیتی ابرو کمانی** نمی‌تواند راززدایی کند.

.....

آشنایی به من گفت: والله تو خیلی ساده ای. اینها جنایتکارند و باید حسابشان را حسابی رسید. گفتم ساده بودن و به عشق اصالت دادن بهتر است تا پیچیده باشیم و برده کینه.

.....

از شما دعوت می‌کنم ویدیوی ضمیمه را ببینید:

[This Month in History](http://www.youtube.com/watch?v=85z6bo4ObU0) [تقویم تاریخ، رویدادهای ماه دی](http://www.youtube.com/watch?v=85z6bo4ObU0)

<http://www.youtube.com/watch?v=85z6bo4ObU0>

همنشین بهار

hamneshine_bahar@yahoo.com